

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

کلام در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزی جایز است یا نه؟

مطالب **محقق خراسانی**، **محقق عراقی**، **محقق خوئی** و **مرحوم تبریزی** را نقل کردیم و نقد کردیم.

امروز ابتدا اشاره مختصری به کلام **محقق حکیم** در **مستمسک العروه** داشته باشیم و بعد نظریه مختار را به صورت خلاصه

اشاره کنیم و بحث را تمام کنیم.

مطالب **محقق حکیم** را به تفصیل در مطلب بعدی که آیا منصب قضاء برای مجتهد متجزی جعل شده است یا نه؟ بررسی

می کنیم ولی اینجا به صورت خلاصه مطلبی که مربوط به این بحث است را اشاره می کنیم. در **مستمسک العروه** ج ۱ ص ۴۳

در شرائط مقلد و کسی که می شود از او تقلید کرد، **محقق حکیم** می فرماید معروف این است که در مقلد اجتهاد مطلق شرط است و ادعای اجماع هم شده است ولی دلیل بر این مدعا روشن نیست لذا میل پیدا می کنند که تقلید از مجتهد متجزی درست است. یک توضیحی دارند، می فرمایند از طرفی بناء عقلاء بر رجوع جاهل به عالم اطلاق دارد چه عالم متجزی باشد و یا مطلق باشد، مشهوره **ابی خدیجه** هم شامل متجزی می شود، «**یعلم شیئاً من قضایانا**» چیزی از احکام ما را بداند، لذا می شود گفت رجوع به مجتهد متجزی صحیح است. بعد دو سؤال در کلام ایشان مطرح می شود.

**سؤال اول:** مشهوره **ابی خدیجه** «**یعلم شیئاً من قضایانا**» مربوط به قضا هست چگونه در فتوا به آن تمسک می کنید؟

جواب می دهند و می فرمایند منصب قضا، منصب فتوا هم هست، هر چه در قضا معتبر باشد در فتوا هم معتبر است، حداقل از این طرف ملازمه است، لذا اگر قاضی می تواند متجزی باشد، مفتی هم می تواند مجتهد متجزی باشد.

**سؤال دوم:** می فرمایند مشهوره **ابی خدیجه** معارض است با مقبولة **عمر بن حنظله**، در مقبولة **عمر بن حنظله** آمده

است «**عارفاً باحکامنا**» و «**احکامنا**» مراد مجتهد مطلق است، با این تعارض چه کار می کنید؟

در پراتر عرض می کنم **محقق خوئی** تعارض را برطرف کردند با حمل مشهوره بر مقبولة، ایشان فرمودند «**یعلم شیئاً من قضایانا**» احکام ائمه آن قدر فراوان است که «**شیئاً من قضایانا**» یعنی **شیخ طوسی** و **صاحب جواهر**، لذا «**یعلم شیئاً من قضایانا**» یعنی مجتهد مطلق و مشهوره را بر مقبولة حمل کردند. **محقق حکیم** در مقام جمع بر عکس رفتار می کنند ایشان مقبولة را بر مشهوره حمل می کنند. می فرمایند «**العارف بالاحکام**» یعنی «**العارف ببعض الاحکام**»، توضیحش در بحث بعدی خواهد آمد.

لذا ایشان نتیجه می گیرند که مشهوره **ابی خدیجه** می گوید همین قدر بعضی از احکام را داشته باشد می تواند قاضی باشد و می تواند مفتی باشد، مقبولة هم همین را می گوید «**العارف ببعض الاحکام**»، لذا عارف به بعضی از احکام هم می تواند قاضی باشد و هم می تواند مفتی باشد تعارض را اینگونه بر طرف می کنند. لذا نتیجه می گیرند به حکم بنای عقلاء و مشهوره **ابی خدیجه** تقلید از مجتهد متجزی اگر اجماعی بر خلاف نداشته باشیم درست است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - جلسه چهل و دوم - چهارشنبه - ۱۳۹۹/۱۲/۱۳

<sup>۲</sup> - مستمسک العروه الوثقی؛ ج ۱، ص: ۴۳ تا ۴۵: «و اما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعی علیه الوفاق أو الإجماع فلا یصح تقلید المتجزی. لکن غیر ظاهر الدلیل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا مشهوره أبي خدیجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، و لكن انظروا الى رجل منكم یعلم شیئاً من قضائنا (قضایانا خ ل) فاجعلوه بینكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه». و سندها لا یخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا یمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوی و لا عكس، فما دل علی عدم اعتبار شيء في القاضي يدل علی عدم اعتباره في المفتي.

و دعوی: أن ما یعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم یكونوا یحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك یمنع من التمسك بالنصوص علی نفوذ القضاء، لا یشترک الجميع في الاشکال المذكور. و مثلها في الاشکال دعوی معارضتها بمقبولة عمر بن حنظله: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة في دين أو میراث .. (الی أن قال): قال (ع) ینظران من كان منكم ممن قد روی حدیثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فإني قد جعلته علیکم حکماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و احکامنا» في العموم... وجه الاشکال: أن قوله (ع): «روی حدیثنا» ليس المراد منه كل حدیث لهم (ع) فان ذلك مقطوع بخلافه، لتعذر ذلك، و لا

فعلا ما دو نکته را به **محقق حکیم** عرض می‌کنیم:

**نکته اول:** ایشان در ادله نقلی محور جواز تقلید از مجتهد متجزی را مشهوره **ابی خدیجه** دانستند، و مقبوله را هم با یک تمحلاتی حمل بر مشهوره می‌کنند. ما در بحث بعدی توضیح می‌دهیم تمسک به مشهوره **ابی خدیجه** در خود باب قضا مشکل دارد چه برسد به باب فتوا، که توضیحات آن در بحث بعدی خواهد آمد.

**نکته دوم:** فرض کنید مشهوره **ابی خدیجه** در باب قضا تمام باشد، به چه دلیل شما حکم باب قضا را به باب فتوا سرایت می‌دهید که هر چیزی در باب قضا مفروض باشد همان در باب فتوا مفروض است؟ و عجیب است از ایشان در ص ۲۹ **مستمسک**

**العروه** برخی از علما برای باب افتاء به مقبولة **عمر بن حنظله** تمسک کرده‌اند ایشان می‌فرمایند مقبولة به قرینه تنازع که در آن آمده است، «**رجلان اختلفا**» ظهور در حکم فاصل خصومت دارد و شامل فتوا نمی‌شود، بعد اینگونه می‌گویند «**و إلحاق الفتوى به لعدم القول بالفصل غير ظاهر**»<sup>۳</sup>، ما فتوا را ملحق کنیم به قضا از باب عدم قول به فصل این روشن نیست و قابل قبول نیست، آن وقت شما در مشهوره که آن هم مربوط به قضاست چگونه شامل فتوا می‌دانید؟ اصل مدعا و دلیل ایشان قابل مناقشه است.

بعد از اینکه مطالب و ادله و آراء اعلام بررسی و نقد شد، عرض ما این است که «**الحق انه يجوز الرجوع الى المجتهد المتجزي كالمجتهد المطلق بلا فرق بينهما**» بلکه واجب است رجوع به مجتهد متجزی اگر احراز شد یا احتمال دادیم اعلامیت مجتهد متجزی را و جایز نیست رجوع به متجزی اگر علم داشته باشیم مفضول است و اعلم از او وجود دارد، حالا اعلم چه مجتهد مطلق باشد یا متجزی دیگری باشد.

**توضیح مطلب:** اشکالاتی که در جواز رجوع به مجتهد متجزی بود یا از جهت عدم مقتضی بود که **محقق خراسانی** می‌فرمود. یا به جهت وجود مانع بود که جمعی مثل **محقق خوئی** در **مصباح الاصول** می‌فرمودند هر چند در **تنقیح العروه** خلاف این را می‌گفتند. و به نظر ما هر دو مردود است نه در وجود مقتضی شبهه است و نه در وجود مانع، اما اینکه مقتضی ندارد رجوع به متجزی، خلاصه آن کلام **محقق خراسانی** بود که ایشان فرمودند سیره دلیل لبی است و قدر متیقن دارد و قدر متیقنش رجوع به عالم مطلق است، نسبت به متجزی شک داریم و نمی‌توانیم به سیره عمل کنیم.

ما توضیح دادیم که به هیچ وجه این شبهه عدم اقتضاء وارد نیست، بنای عقلا شخصی را که در یک موضوعی متخصص می‌دانند هر چند در یک مسأله و فرض این است که مقدمات دیگری که این فرد بلد نیست دخیل در این مسأله نمی‌دانند بدون شبهه به او رجوع می‌کنند و اصلا در عرف انبوه مواردی که عقلاء به آنها مراجعه می‌کنند متجزی هستند، مطلق نداریم. نجاری که فقط در نجاری وارد است یا تعمیر کار ماشین که در یک قسمت ماشین وارد است. این روشن است و جای هیچ شک و تردیدی در آن نیست لذا سیره عقلاء در رجوع به متجزی است بدون شبهه.

سیما في زمان صدور الرواية، فيمتنع أخذه شرطاً في القضاء، فيتعين أن يكون المراد أحاديثهم عليهم السلام في الجملة، فيكون المراد من قوله (ع): «و نظر في حالنا و حرامنا» أنه نظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث التي رواها، لا عموم الحلال و الحرام، و كذلك المراد من أحكامهم (ع) يعني: الأحكام التي عرفها بعد النظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث، فيتعين أن يكون المراد بعض الأحكام لا جميعها. مضافاً إلى الإجماع على عدم اعتبار رواية جميع أحاديثهم و لا النظر في جميع حلالهم و حرامهم، حتى من القائلين باعتبار الاجتهاد المطلق لاجتزائهم بالنظر في الجملة. فيتعين حمل الحديث و الحلال و الحرام على الجنس الصادق على البعض و هكذا الحال في معرفة أحكامهم. و حمل المعرفة على الملكة كما يدعيه القائلون باعتبار الاجتهاد المطلق- مع أنه خلاف ظاهر المعرفة- تفكيك بين فقرات الرواية، ياباه سياقها. فلاحظ و تأمل. و لو أغضضنا النظر عن ذلك كله فلا أقل من عدم صلاحية المقبولة لمعارضة رواية أبي خديجة، لإمكان حملها على ما لا ينافيها عرفاً، فيتعين في مقام الجمع العرفي بينهما، و يكون العمل على ظاهر رواية أبي خديجة بلا مانع.»

۳ - مستمسك العروة الوثقى؛ ج ۱، ص: ۲۹: «فإنها- بقرينة التنازع الذي لا يكون إلا مع العلم حقيقة أو تعيداً، و بقرينة ما في ذيلها من الرجوع إلى المرجحات الداخلية و الخارجية- ظاهرة في الحكم الفاصل للخصومة، و لا تشمل الفتوى. و إلحاق الفتوى به لعدم القول بالفصل غير ظاهر. مع أن ظهورها في جواز فصل الخصومة بالحكم الصادر من الحكام المتعديين مما يظهر من الأصحاب عدم جواز العمل به، لاعتبار الوحدة في القاضي عندهم ظاهراً. فلاحظ و تأمل.»

اما موانعی که **محقق خوئی** و بعضی دیگر ذکر کردند، عمده مانعشان ادله خاص بود مثل مقبوله **عمر بن حنظله** که «**العارف بالاحکام**» مثل روایات ارجاع به **یونس بن عبدالرحمن و زراره** که می‌گفتند اینها مجتهد مطلق هستند، ما قبلاً اشاره کرده‌ایم و در باب تقلید مفصل توضیح خواهیم داد که هفت طائفه روایت داریم که در باب تقلید به این هفت طائفه تمسک شده است، بسیاری از اینها اصلاً ربطی به باب تقلید ندارد، حجیت خبر واحد و نقل روایت است. آن ادله خاصی هم که مربوط به فتواست رادع بنای عقلاً نمی‌شود، بعضی از روایات هم مربوط به قضا است که در بحث بعدی به تفصیل ذکر می‌کنیم آنها هم ربطی به فتوا ندارد لذا هم سیره عقلاء حتی سیره متشرعه بر جواز رجوع به مجتهد متجزی است.

**ان قلت:** که بنای عقلاء منوط به امضای شارع است، عدم الردع کافی نیست چگونه شما امضای شارع را از این بنای عقلاء استفاده می‌کنید، امضای شارع از کجا؟

تفصیل کلام در بحث تقلید اما مختصراً اشاره می‌کنیم که ما معتقدیم ادله بر امضای سیره هم وجود دارد مثلاً این روایت را ببینید **شیخ کلینی** در باب نکاح متعه به سند معتبر از **اسماعیل بن فضل هاشمی** «**ع- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ أَلْقَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنُ جُرَيْجٍ فَسَلَّهُ عَنْهَا فَإِنْ عِنْدَهُ مِنْهَا عِلْمًا....**»<sup>۴</sup>، تعلیل را دقت کنید، می‌گوید «**فان عنده منها علماً**» از این تعلیل استفاده می‌کنیم اگر کسی عالم به مطلبی بود مراجعه به او مجاز است، تفصیل بیشتر در بحث تقلید خواهد آمد.

لذا به نظر ما سیره عقلاء مسلم بر رجوع به متجزی است و این سیره ممضاة در نزد شارع هم هست.

لذا حق در مسأله جواز رجوع به مجتهد متجزی است. بررسی ادله خاص در بحث تقلید و حکم بعد خواهد آمد.

آخرین حکم نسبت به مجتهد متجزی این است که آیا منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل شده است یا نه؟ ان شاء الله بعد از تعطیلات نوروز خواهد آمد.

<sup>۴</sup> - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۵، ص: ۴۵۱.